

تأثیر منوچهری بر حافظ

اسحاق طغیانی اسفرجانی

شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی شاعر بزرگ قرن هشتم از معدود شاعرانی است که می‌شود گفت از همه شاعران معروف ماقبل خود تأثیر پذیرفته است و سابقه بسیاری از مضامین، اندیشه‌ها، صنایع و ظرایف شعری او را می‌توان در سروده‌های گذشتگان دریافت و با تعمق در دیوانش می‌توان مشاهده کرد که وی از بزرگانی چون: رودکی، منوچهری، سنایی، انوری، خاقانی، خیام، نظامی، عطار، کمال‌الدین اصفهانی، عراقی، سعدی، امیرخسرو دهلوی، خواجه، ناصر بخارایی، سلمان ساوجی، کمال خجندی و برخی دیگر متأثر شده است.^(۱)

البته شدت تأثیر در موارد مذکور یکسان نیست و در این مورد باید گفت: شعرکسانی چون: سعدی، کمال‌الدین اسماعیل و خواجه بیش از دیگران بر وی تأثیر داشته است.^(۲) در این مقام حافظ با طبع ظریف و ذوق اعجاب‌انگیز خود، مضامین برجسته و معانی ناب ادبی را از دیوان گذشتگان گلچین نموده، برای ارائه افکار بلند خود به خدمت گرفته و به خوبی و حتی بهتر از اصل اولیه بازآفرینی نموده است. در این مورد او شاعری است که با اخذ مضامین و معانی ادبی دیگران به عنوان بخشی از عناصر اولیه شعر خود و ترکیب باذوق و طبع ظریف، مضامین و معانی

۱- خرمشاهی، بهاء‌الدین. حافظ نامه. بخش اول، چاپ چهارم. (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱). ص ۹۰-۴۰.

۲- خوانساری، سهیل. مقدمه دیوان خواجه کرمانی. چاپ دوم. (تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹). ص ۴۷.

برتر خلق می‌کند و این یکی از هنرها و ترفندهای هنری اوست که در این باره کسی به پای او نمی‌رسد. منوچهری (وفات ۴۳۲ هـ) شاعر پرمایه عصر مسعود غزنوی از جمله شاعرانی است که قطعاً مورد توجه حافظ بوده و مستقیم و غیرمستقیم آن شاعر بزرگ را تحت تأثیر قرار داده است. تأثیر حافظ از منوچهری به جهات گوناگون است. از یک طرف منوچهری شاعری است پرمایه و آگاه به فرهنگ و علوم و معارف عصر خویش که برای خلق مضمون‌های تازه و بدیع به تتبع در دیوانهای شاعران عرب پرداخته^(۱) و از این رو پاره‌ای از مضامین متبنی و ابونواس و امرؤالقیس و دیگر شاعران عرب در شعر او آمده است^(۲) و انس با اشعار و اقوال آنها که نامشان در دیوان وی می‌آید سبب شده است که گاه معانی اشعار آنها در شعر وی بازتاب داشته باشد و حتی در بعضی از موارد اسلوب آنها هم مورد تتبع وی قرار گیرد.^(۳) و بی‌جهت نیست که در معرفی او گفته‌اند: آن سخن‌دان منتخب در دواوین شعرای عرب دستی‌دراز داشته و در فضل و ادب از پیشتازان به شمار آمده و آنها که در اشعار عربی نظری دارند می‌دانند که این شاعر فارسی را آبشخور آن منهل است و از آنجا خاصه از دیوان ابن‌هانی که به متبنی غرب مشهور شده اقتباس مضمون کرده و بعضی از قطعات منوچهری را همان طرز و طور ابونواس و هم‌مشریان او باشد،^(۴) خود منوچهری در این مورد می‌گوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر تو ندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین^(۵)

۱- محجوب، محمدجعفر. سبک خراسانی در شعر فارسی. (تهران، فردوسی، بی‌تا). ص ۵۸.

۲- زرین‌کوب، عبدالحسین. نقد ادبی. چاپ سوم. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱). ج ۱. ص ۹۹ و ۱۱۴.

۳- زرین‌کوب، عبدالحسین. از گذشته ادبی ایران. (انتشارات الهدی، ۱۳۷۵). ص ۲۴۸-۲۴۹.

۴- فروغی، ذکاءالملک. بدیع و تاریخ ادبیات. (۱۳۱۵ق) ص ۱۵، به نقل از زرین‌کوب، عبدالحسین. نقد ادبی، پیشین. ص ۶۴۳.

۵- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص. دیوان اشعار. محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. (۱۳۷۵).

از طرف دیگر منوچهری شاعری است که شدیداً شیفته طبیعت است و از جلوه‌های آن به هیجان می‌آید و طبیعت را در همه احوال حس می‌کند و انس دائمی با آن موجب شده است که به شناخت و کشف زیبایی‌های طبیعی نایل شود و از این طریق شعر خود را منقش و زیبا نماید.

او نقش زمین، زمزمه جویبار، لطف نسیم، رقص گلها، جوان شدن جهان را در بهاران از صمیم دل و جان حس می‌کند^(۱)، از این رو روحی که در اوصاف خود از طبیعت می‌دمد، سریان شادی و شادخواری است که در واقع بدین گونه روحیه با طراوت و شور و نشاط جوانی و عشق به لذایذ آن را باز می‌نماید. به همین سبب حتی خزان را نیز شاد و طرب‌انگیز وصف می‌کند:

- خیزید و خز آرید که هنگام خزان است^(۲)

- انگور بیارید که آبان ماه است^(۳)

این قبیل توصیفات نشان می‌دهد که منوچهری با طبیعت محض و بیرونی سر و کار دارد و نه آن که مانند حافظ وصف طبیعت را وسیله بیان معانی دیگر قرار دهد. به عبارت دیگر اوصاف منوچهری از طبیعت دریافت حواس وی است از زیبایی‌های جهان نه فراتر از آن^(۴) این احساس و عاطفه شدید و این شیفتگی بی‌اختیار که واکنش بی‌تاب او در برابر زیبایی و طبیعت است از ذوق و قریحه درخشانی حکایت می‌کند که می‌تواند مورد توجه شاعری چون حافظ باشد. او که شعرش طربناک است و روح امید و عشق و آرزومندی در دیوانش موج می‌زند و کسی که در اشعار عارفانه و عاشقانه از لطایف و جاذبه‌های طبیعی کمال بهره را برده است.

همچنین توجه شدید منوچهری - به عنوان یک خمیره‌سرای مشهور - به شراب و

توصیف‌های رنگارنگ وی از می و باده، موجب می‌شود که مطمح نظر حافظ واقع شود و در فضای پرشور و حال و طربناک شعر او به گشت و گذار بپردازد. در این مورد همان طور که می‌دانیم حافظ در امر خمیره‌سرایی به منوچهری و شعر او عنایت تام و تمام دارد و با تلفیق شعر ابونواس و ابن‌فارض و نزاری فهستانی و با توجه به خرابات‌پروری سنایی عنوان برجسته پیدا می‌کند. البته خمر منوچهری همه

انگوری است و خمر حافظ چهره‌های گوناگون ادبی، عرفانی و طبیعی دارد.^(۱)

در هر صورت او با اوصافی که ذکر آن به میان آمد منوچهری از جمله شاعرانی است که حافظ به آنها نظر داشته است. اگرچه شعر منوچهری با آن همه طرب و طربناکی از نظر اوزان و الفاظو تعابیر مانند شعر خواجه و سعدی و کمال‌الدین اسماعیل در سطح وسیع بر شعر حافظ تأثیر مستقیم نداشته است و بیشتر به صورت غیرمستقیم بوده، اما باید گفت «فضای طبیعت‌پرست و طربناک شعر منوچهری تالی دیگری جز فضای شعر حافظ ندارد»^(۲)، هر چند بر خلاف حافظ الفاظ مهجور و نامأنوس تعقیدات لفظی و معنوی در سراسر دیوان او موج می‌زند.

در این مقاله سعی شده است با مقایسه دیوان حافظ و دیوان منوچهری در حد امکان و در حوصله مقتضی تأثیر و تأثرات برجسته مشخص و معرفی گردد و نشان داده شود که حافظ در انتخاب تعابیر، الفاظ و حتی معانی شعری در برخی از موارد تحت تأثیر مستقیم منوچهری بوده است، چنانکه در شعر:

- ابر آذری برآمد باد نوروزی وزید / وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید
حافظ قطعاً به این شعر از دیوان منوچهری نظر داشته است:

- ابر آذری برآمد از کران کوهسار / باد فروردین از میان مرغزار^(۳)

در یک نگاه کلی در شعر حافظ که شعری است پرشور و حال و مشحون از تعابیر و

۱- یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن. چاپ اول. (انتشارات علمی). ص ۶۳.

۲- دیوان منوچهری. ص ۱۵۳.

۳- یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن. چاپ اول. (انتشارات علمی). ص ۶۶.

۱- خرشاهی، بهاء‌الدین. پیشین. ص ۴۱.

۲- همان منبع. همان صفحه.

۳- دیوان منوچهری. ص ۳۶.

اصطلاحات خمربه‌سرای، واژه‌هایی چون میکده، خمخانه، کوی مغان، خرابات و امثال آن به وفور یافت می‌شود و به همراه کلماتی چون ساقی و مطرب و جام و ساغر، بیشتر از هشتاد درصد از فضای شعر او رنگ و بوی طرب می‌گیرد. این فضا یادآور فضای شعر منوچهری است که توصیف می و میخانه، گل و بهارمطرب و ساقی را در همه جای آن می‌توان دید و احساس کرد. اگر بیشتر این اصطلاحات در شعر حافظ مفاهیمی سمبلیک دارد و اکثرشان در جهت شدت توصیف و ممزوج شدن با احساس لطیف و مایه‌های هنری حالتی اسطوره‌ای و فرا واقعی پیدا می‌کند. منوچهری از گل و باغ و اسب و کاروان و باده و بهار و طبیعت اسطوره می‌سازد. اسطوره‌هایی که برخاسته از طبع روان و ذوق لطیف اوست. اگر فردوسی از یلان، پهلوانان و آزادگان اسطوره می‌سازد و عنصری از فتوحات سلطان محمود و سنایی از طهارت قلب و تهذیب نفس و عطار از سیورغ و وحدت و سعدی از اخلاق و عشق و حافظ از می و دیر مغان^(۱)، منوچهری بیعت و آنچه را که سرچشمه خوشی و طرب است در نظر می‌گیرد و برای تصرف در واقعیت و رسیدن به آن چیزی که نیست و باید باش به مضامین و مفاهیم شعرش رنگ دیگر می‌دهد چنانکه در شعر زیر توصیف او از «گل و مل» یک توصیف عادی و واقعی نیست، بلکه توصیفی است کاملاً فراواقعی که در پرتو ام «گل و مل» آن حالت‌های طبیعی و ذاتی خود را از دست می‌دهد و در هاله تخیل به گل و ملی دیگر تبدیل می‌گردد:

می ده پرا بر گل، گل چون مل و مل چون گل خوشبوی ملی چون گل، خود روی گلی چون مل
مل رفت بسوی گل، گل رفت بسوی مل گل بوی ربود از مل، مل رنگ ربود از گل^(۲)
و از این جهت مورد توجه حافظ است تا در همان فضا بسراید:

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا
از آنجا که منوچهری در بسیاری از افکار ابیات و مصراع‌ها، عبارات و واژه‌های

عربی را تحت تأثیر دیوان‌های شعرای عرب به کار رفته است، ممکن است در بیت فوق که مصراع دومش عربی است، حافظ به صورت آگاه یا ناخودآگاه اشعار او را در نظر داشته است. همان طور که قبلاً اشاره شد توصیف می و لوازم آن هم در شعر منوچهری است و هم در شعر حافظ، با این تفاوت که می شعر منوچهری همه انگوری است و شعر حافظ بیشتر از جلوه‌های عرفانی و ادبی بهره‌مند است. در این مقام وجوه مشترکی در شعر این دو شاعر مشاهده می‌شود که حاکی از تأثیر و تأثر مستقیم است؛ مثلاً در این بیت حافظ:

جمال دختر رز نور چشم ماست که در نقاب زجاجی و پرده عینت
«دختر رز» که همان «بنت العنب» عربی است و معنی دختر انگور یا دختر تاک دارد و کنایه از شراب و با این معنی به کرات در دیوانش به کار گرفته شده است، از مضامین بسیار معروف و برجسته‌ای است که منوچهری نسبت به آن حساسیت و عنایت خاص داشته است. البته دختر رز در شعر منوچهری بیشتر معنی خوشه یا دانه انگور دارد:

بی‌شوی شد آستن چون مریم عمران وین قصه بسی خوشر و خوشتر از آن است
زیرا که گر آستن مریم به دهان شد این دختر رز را نه لبست و نه دهانت^(۱)
و عشق او به این دختر آن قدر زیاد است که وصیت می‌کند بعد از مرگش وی را با آب آن بشویند و تطهیر کنند!

آزاده رفیقان منا من جو بمریم از سرخ‌ترین باده بشوید تن من^(۲)
این مضمون یعنی شستشوی با باده برای حافظ زمانی است که در قید حیات، خون دلش صحن صومعه را آلوده کرده است.

چنین که صومعه آلوده شد به خون دلم گرم به باده بشوید حق به دست شماست
می و مغان و باده مغانه که این همه در شعر حافظ آمده و در بسیاری از ابیات رنگ

سمبلیک به خود گرفته در اصل از این گرفته شده است که می خوردن را از آداب و شرایع زردشت دانسته‌اند و رسم زردشتیان بوده است (۱) سابقه آن را قبل از سنایی و عطار و خاقانی و نظامی و عراقی در شعر منوچهری می‌بینیم.

به روزگار دوشنبد نبید خور به نشاط به رسم موبد پیشین و موبدان موبد (۲)

تعبیر دیگر این می در شعر حافظ راح روح است:

باده لعل لبش کز لب من دور مباد راح روح که و پیمان ده پیمانہ کیست

ترکیب راح روح معنی شراب دارد (لسان‌العرب) و شراب روح پرور هم معنی می‌دهد. در این مورد به احتمال قوی حافظ به سروده منوچهری نظر داشته است.

آنجا که می‌گوید:

آبستنی دختر عمران به پسر بود آبستن دختر انگور به جانست

آن روح خداوند همه خلق جهان شد این راح خداوند همه خلق جهانست (۳)

در قدیم برای خوشبو کردن شراب در آن مشک یا مواد معطر دیگر می‌ریختند و بازتاب این رسم کهن در جای جای دیوان حافظ مشاهده می‌شود:

- شراب ارغوانی را گلاب اندر قنق ریزیم ...

- خوش می‌کنم به باده مشام جان ...

- چو لاله در قنق ریز ساقیا می و مشک ...

این مضمون در شعر منوچهری هم منعکس است:

تا ابرکت می را با باران مزوج تا بادیه می در فکند مشک به خرورار (۴)

دل غالیه فامست و رخس چون گل زردست گویی که شب دوش می و غالیه خوردست (۵)

وصف تابناکی و درخشش می که از دیرباز در ادب فارسی سابقه دارد و در شعر

بزرگانی چون نظامی و عراقی و انوری دیده می‌شود، در شعر حافظ و منوچهری بیش از دیگران نمایان است. در این مقام حافظ روشنی باده را به نور ماه و خورشید تشبیه کرده است:

- چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید

- شعاع جام و قنق نور ماه پوشید

- ساقی به نور باده برافروز جام ما

- خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد

و منوچهری به نور شمع و چراغ:

- چون درنگرد باز به زندانی و زندان (آب انگور خم)

صد شمع و چراغ اوفتندش بر لب و دندان (۱)

منوچهری در قطعه‌ای از اشعار دیوان خود می‌خوردن در همه ایام هفته را مطرح (ص ۲۵۱) و در جایی دیگر به می‌خواری در شب و شبانگاه (علاوه بر روز) اشاره می‌کند:

من خواب ز دیده به می‌تاب ربانیم آری عدوی خواب جوانان می‌تابست (۲)

این مضمون در شعر حافظ به «شرب مدام» که پوسته و شبانه‌روز خوردن است و همواره مست بودن، تعبیر شده است:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

تأثرات نشتمیم یا غیرمستقیم حافظ از منوچهری بیشتر به مضامینی مربوط می‌شود که به صورت‌های گوناگون در توصیف و تعریف می‌و لوازم آن است اما در برخی از موارد مضمون‌های دیگر را نیز در برمی‌گیرد. در این شعر حافظ:

هر چه او ریخت به پیمانہ ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر باده مست

در مصراع دوم مستی به باده نسبت داده شده است که در حقیقت اسناد مجازی

۱- رجایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ چهارم، (بی‌تا)، ص ۱۲۰.

۲- دیوان منوچهری، ص ۲۲.

۳- دیوان منوچهری، ص ۹.

۴- همان، منه، ص ۳۶.

۵- همان منبع، ص ۱۴۷.

۱- همان منبع، ص ۱۵۱.

۲- همان منبع، ص ۷.

است. یعنی اسناد فعل به یکی از متعلقات فاعل به جای فاعل. چنانکه شبی را که کسی در آن بیدار است و به عبارت می‌پردازد «لیله قائم» (شب برپا) می‌گفتند. منوچهری شبیه به این تعبیر، شاعر بودن را نسبت می‌دهد:

یکی شعر تو شاعرتر ز حسان
یکی لفظ تو کاملتر ز کامل^(۱)

در ابیات زیر که مضمون مشترکشان در دیوان حافظ کم نیست، از چهره عرق کرده محبوب تصویرهای بکر خلق شده است:

شراب خورده و خوی کرده می‌روی به چمن که آب روی روی تو آتش در ارغوان انداخت
از تاب آتش می‌برگرد عارضش خوی چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده
نمونه این تصویرها را در شعر منوچهری هم می‌توان دید:

مرغ اندر آبگیر و بر او قطره‌های آب چون چهره نشسته بر او قطره‌های خوی^(۲)
حافظ در بیت:

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخمت یارب بینم آن را در گردنت حمایل
دست خود را چون تعویذی می‌داند که برای دفع چشم زخم باید برگردن دوست
حمایل گردد. تصویرسازی این بیت متأثر از شعر منوچهری است:

دو ساعد را حمایل کرد بر من فرو آویخت از من چون حمایل^(۳)
یا در بیت:

مرا در منزل جانان چه امن عیش هر دم جرس فریاد بر می‌دارد که برنیدید محملها
حافظ به این ابیات از دیوان منوچهری نظر داشته است:

الا یا خیمگی خیمه فروهل که پشاهنگ بیرون شد ز منزل

تیره‌زن بزد طبل نخستین شتربانان همه بندند محمل^(۴)

خنده و گریه توأم شمع از مضمون‌های دلنشینی است که در شعر حافظ وجود دارد:

میان گریه می‌خندم که چون شمع زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد
و مانند آن را در شعر منوچهری هم می‌توان دید. او در شعر معروف «لفز شمع»
خطاب به آن می‌گوید:

تا همی خندی همی گریی و این بس نادرست هم تو معشوقی و عاشق هم بتی و هم شمن^(۱)
در برخی از موارد حافظ به کلمات و ترکیبات دیوان منوچهری هم توجه داشته
است. مثلاً دو کلمه «برافروز» و «برافراز» که به جهت شباهت لفظی و جناس اشتقاق
یا شبه اشتقاق مورد توجه شاعران واقع شده و در دیوان منوچهری به صورت ذیل
پیشینه دارد:

فسر روی خویشتن را برفراز و برفروز ناصح و بدخواه خود را بر نشان و در ربای^(۲)
در شعر حافظ چنین کاربردی دارد:

رخ برفروز که فارغ کنی از بزرگ گلم قد برفراز که از سرو کنی آزادم

در مجموع از این بررسی اجمالی می‌توان دریافت که منوچهری به عنوان یک شاعر
تمام عیار و خوش ذوق مورد توجه حافظ بوده و در نظر وی اهمیت ویژه داشته
است؛ آن چنان که موجب شده است در شعرش تأثیر ملموس بگذارد و در ردیف
شاعرانی قرار گیرد که حافظ به آثار آنان به عنوان آثار برتر به گونه‌ای دیگر
می‌نگریسته است و این امتیاز و مزیتی است که هر شاعری توفیق برخوردار از آن
را نیافته است.

۱- همان منبع، ص ۳۱۱.

۲- همان منبع، ص ۵۸.

۳- همان منبع، ص ۵۳.

۴- همان منبع، ص ۵۴.